

مصر نیز در بسیاری موارد، چاره ای نداشته است جز این که در راستای خواسته های او این نخستین بار است که عزیز مصر، طعم شکست را می چشد. از سوی دیگر، چند تن از زنان جوان دربار - که هم پایه و رقیب همسر عزیز به شمار طرّاحی شده است تا اگر یوسف، آن چنان که عزیز و باندش می خواهند، به خواسته های و به خود اجازه می دهند که این جا و آن جا بنشینند و رسوایی همسر عزیز را نقل به دیگر سخن، خود عزیز مصر به آنان چراغ سبز داده است که هم چنین در بخش دیگر این طرح و نقشه، به آن زنان جوان یاد دادند که وقتی یوسف را این بار نیز به ظاهر، دوباره پای همسر عزیز به میان کشیده می شود و آن زنان درباری عزیز مصر به خیال خام خود می خواهد امر را بر یوسف مشتبه کند. کدام فرمان؟ این کدام «دستور» و «فرمان» است که نه عزیز مصر - که ارباب یوسف است - بلکه همسر عزیز می خواهد یوسف را به اجرای آن وا دارد؟ شاید همانند نقشه‌ی اگر مشکلی پیش آمد، دوباره همسر بی چاره‌ی عزیز یا یوسف جوان و یا هر دو، محکوم آن گاه فرمانی را که قرار است همسر عزیز در قالبی خوشایند و پذیرفتنی برای یک جوان برازنده مانند یوسف، به او بگوید، چشم و گوش بسته اجرا کند و عزیز مصر را به خواهد آورد و همسر بی چاره‌ی عزیز و آن زنان درباری - که قربانیان دیگر این از سوی عزیز مصر کارگردانی می شد - از یوسف عزیزش باز گردانید.

چکیده ماشینی

۱۸

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ ۱.

به راستی، سرگذشت یوسف و برادرانش برای پرسشگران، فرازهای شگفت بسیار خواهد داشت.

سلام بر شما

امیدواریم شما خوانندگان گرامی بشارت در شمار کسانی باشید که خداوند سبحان با عنوان «پرسشگران»، امتیاز دریافتن فرازهای شگفت داستان یوسف و برادرانش را به آنان اختصاص داده است. این بخش از گفت و شنود ما با شما جوانان عزیز اهل قرآن در پرتو آیات ۳۰ تا ۳۵ سوره‌ی یوسف خواهد بود. حتماً پیش از خواندن این نوشتار، آیات یاد شده را چندین بار به دقت تلاوت کرده و آماده اید در باره‌ی درون مایه‌ی اسرار آمیز آن‌ها بیاندیشید و تدبّر کنید.

نقشهی بعدی عزیز مصر

گفتیم که نقشهی اصلی عزیز مصر برای به دام انداختن یوسف، نقش بر آب شد و او به هدف خویش، دست نیافت. با این حال، او سال‌ها در انتظار به دست آوردن فرصت دیگری است و به همین دلیل، شب و روز نقشه می‌کشد. پس چگونه حاضر می‌شود که از سر یوسف دست بردارد و از آرزوی دیرینه اش چشم‌پوشد؟ بنابراین، باید از راه دیگری وارد شود و یوسف را در وضعیتی قرار دهد که نتواند از آن بگریزد. بدین گونه، یوسف کاملاً در چنگ عزیز خواهد بود و او می‌تواند با بهره‌گیری از وجود یوسف، به خیال‌های خام خویش که سال‌هاست در سر می‌پروراند، جامهی عمل پوشاند.

عزیز مصر، شخص دوّم قدرت و سیاست در مملکت مصر به شمار می‌رود و عادت کرده است هر چه اراده کند، انجام پذیرد و تا کنون هیچ کس جلو دار او نبوده است. چه بسا پادشاه مصر نیز در بسیاری موارد، چاره‌ای نداشته است جز این که در راستای خواسته‌های او گام بردارد.

این نخستین بار است که عزیز مصر، طعم شکست را می‌چشد. با این حال، غرور فراوانش به او اجازه نمی‌دهد که به خود اید و از پی‌گیری طرح خیانت کارانه و مزورانه اش دست بکشد.

کارگردانی از پشت صحنه

عزیز مصر، بار دیگر، همسر جوان و ساده لوح خویش را که از همه ج و همه چیز، بی‌خبر و چشم و گوش بسته نگاه داشته است، به صحنه می‌فرستد. آن‌گاه خود برکنار از هر زحمت و آفتی، برای بهره‌برداری از رخدادهای آینده، منتظر می‌ماند.

از سوی دیگر، چند تن از زنان جوان دربار - که هم پایه و رقیب همسر عزیز به شمار می‌آمدند - محرمانه مأمور شدند به گوش همسر عزیز برسانند که از قضیه بو‌برده‌اند. آنان این‌جا و آن‌جا نشستند و گفتند: «همسر عزیز با فرزند خوانده اش باب‌مراوده باز کرده و دل‌داده‌ی او شده است!» این کار، راه و روش بدی است که عزیز در پیش گرفته است. به نظر ما، او سخت در اشتباه است!

همسر عزیز به تکاپو می افتد

این نقشه بی درنگ جواب داد. هنگامی که همسر عزیز دریافت آن زنان بر ضد او به توطئه چینی دست زده اند، چاره ای اندیشید. به همین دلیل، همهی آنان را به بزمی آراسته دعوت کرد و تکیه گاه های مجلل برای آنان ترتیب داد. در مصر آن روزگار رسم بود که معمولاً با گوشت بریان شده از میهمان پذیرایی می کردند. از این رو، ابتدا کارد تیزی به دست میهمان می دادند، سپس ظرف بزرگ گوشت را به او تعارف می کردند تا از هر جای آن هر قدر می خواهد، بردارد و بخورد. همسر عزیز نیز چنین کرد. چون آن زنان در جایگاه های خود نشستند، کارد تیزی به دست هر یک از آنان داد. آن گاه در جایگاه خویش استقرار یافت. وی پیش از آن، یوسف را با ظرف بزرگی پر از گوشت بریان در پس پرده نگاه داشته بود تا نقشی خود را اجرا کند. بنابراین، خطاب به یوسف گفت: «بیرون بیا و خودت را به این جماعت نشان ده!»

هنگامی که چشم آن زنان جوان درباری - که اصولاً بیش از ۳ تن و کمتر از ۹ نفر بوده اند - به یوسف افتاد، یکباره واله و شیدای او شدند و دستان خود را با کاردهایی که در دست داشتند، بردند. خون از لابه لای انگشتان آنان جاری شد و یک صدا گفتند: «خدا به دور! این هرگز بشر زمینی نیست! بی گفت و گو، یک فرشتهی آسمانی است!»

سخنرانی همسر عزیز

همسر عزیز که تا آن لحظه نگران بود چه پیش خواهد آمد، احساس قوّت کرد. پس زبانش بر رقیبان دراز شد و گفت:

هان، این است آن کس که شما مرا در دلدادگی به او، سرزنش می کردید! آری، من خود باب مراوده با او را باز کردم، ولی او به هیچ وجه حاضر نشد از دایرهی عفت و عصمت، پای بیرون بگذارد. با این حال، مسأله بسیار مهم تر و جدی تر از این هاست و اگر بخواهد از «فرمانی که من به او می دهم»، سرپیچی کند، او را به زندان خواهند افکند. افزون بر آن، همهی امتیازهایی را که در خانهی عزیز مصر به دست آورده است، یکباره از دست خواهد داد و در شمار دون پایگان قرار خواهد گرفت.

از یوسف چه می خواهند؟

خواننده یا شنونده داستان با اندک دقتی پرسشگرانه و تیز بینانه، به این نتیجه خواهد رسید که اصلاً بحث عشق و دلدادگی یا رفیق بازی و کام جویی و مانند آن در میان نیست. اگر هم این مسایل هست، ظاهر قضیه است. همهی این ها، پوشش هایی است که ماهرانه طراحی شده است تا اگر یوسف، آن چنان که عزیز و باندش می خواهند، به خواسته های آنان تن در نداد و نقشی آنان به دست یوسف جوان عملی نشد، کسی نفهمد که چه کاسه ای زیر نیم کاسه هست؟!

کارگردان همهی این صحنه ها کیست؟

آن «کید» و نیرنگ پیشین و این «مکر» و توطئه جدید، از کجا آب می خورد؟ اگر دست عزیز مصر در کار نباشد، چگونه دیگران می توانند از یک مسأله ناموسی که در درون خانگی عزیز مصر رخ داده است، با خبر شوند؟ بر فرض اگر هم باخبر بشوند، چگونه جرأت می کنند و به خود اجازه می دهند که این جا و آن جا بنشینند و رسوایی همسر عزیز را نقل مجلس شان کنند؟!

به یقین، عزیز مصر با طرح ریزی دقیق خود، این اطلاعات را به طور حساب شده و به شکل غیر مستقیم، در اختیار این چند زن درباری - که مهره های دیگر این توطئه شرم آور هستند - قرارداد داده است. به دیگر سخن، خود عزیز مصر به آنان چراغ سبز داده است که بی ترس و واهمه، زبان به سرزنش و نکوهش همسر عزیز بکشایند و باکی نداشته باشند که سخنان نامربوط شان به گوش عزیز مصر و همسرش برسد!

در سوی دیگر ماجرا، بی چاره همسر عزیز مصر به جز شوهرش - آقا و سرورش - با چه کسی در ارتباط است؟ پس طبیعی است که مشککش را با شوهرش یا با آن «آقا»یی در میان بگذارد که از خویشاوندان او و از یاران نزدیک عزیز مصر است. آنان نیز به او قول دهند که هوای او را خواهند داشت و از او پشتیبانی خواهند کرد. سپس به او پیشنهاد کنند که یک مهمانی حسابی ترتیب دهد و با دعوت از آن زنان «مکار» و «حیله گر»، چنین و چنان کند. در نتیجه، با این کار

به آنان بفهماند که اگر هریک از آنان همانند وی با یوسف هم خانه بودند، چه ها که نمی کردند!

هم چنین در بخش دیگر این طرح و نقشه، به آن زنان جوان یاد دادند که وقتی یوسف را برای نخستین بار(؟) می بینند، گونه ای وانمود کنند که ناگهان دل از دست داده و دست از پای نشناخته اند. افزون بر آن، برای این که بیش از پیش بر هیجان صحنه افزوده شود، با کاردهای تیزی که از پیش به دستشان داده شده است، دستشان را ببرند. سپس آن گاه که خون از لابه لای انگشتانشان سرازیر شد، سر و سینه و گردن شان را به خون دست خود بیالایند و فریاد برآورند که: آه، این جوان اصلا یک بشر زمینی نیست، بلکه فرشتهی آسمانی است!

هدف اصلی توطئه، یوسف است

این بار نیز به ظاهر، دوباره پای همسر عزیز به میان کشیده می شود و آن زنان درباری به صحنه می آیند، ولی هم چنان هدف اصلی توطئه، یوسف است.

عزیز مصر به خیال خام خود می خواهد امر را بر یوسف مشتبه کند. او می خواهد کاری انجام دهد که یوسف باور کند مردی استثنایی است. پس نه تنها هر زنی که چشمش به او بیافتد، دل از دست می دهد، بلکه همهی کائنات گوش به فرمان او هستند. عزیز می خواهد یوسف چنین پندارد که تافتهی جدا بافته ای است که اگر اراده کند، هر کاری را که مهم تر از آن نباشد، می تواند انجام دهد!

به راستی، عزیز مصر و دار و دسته اش چه هدفی دارند؟ چرا باید یوسف جوان از شرایط عادی و عقلایی خارج شود و عادت کند که واقعیت های پیرامون خویش را درست نبیند و دیگر نتواند درست بیاندیشد؟!

همسر عزیز، بازهم اشتباه کرد

هنگامی که بزم مهمانی آراسته می شود و آن حوادث پیش بینی نشده (؟) روی می دهد، همسر عزیز که قرار بود به آن زنان رقیب درباری اش ثابت کند که در عرصهی دل دادگی به یوسف بی تقصیر بوده است، از این همه شادمانی و کامروایی، سرمست و مدهوش گردید. از این رو، در

آن هنگامی هیجان آفرین بزم که زنان جوان بادستان خون آلود خویش بی اختیار به گونه ها و سینه هایشان چنگ می زدند و با آن سخنان اغراق آمیز، زبان به ستایش یوسف گشوده بودند، افزود: «و اگر بخواهد از فرمانی که من به او می دهم، سرپیچی کند.»...

کدام فرمان؟ این کدام «دستور» و «فرمان» است که نه عزیز مصر - که ارباب یوسف است - بلکه همسر عزیز می خواهد یوسف را به اجرای آن وا دارد؟ شاید همانند نقشی پیشین، چنین اندیشیده اند که اگر همه چیز به صورت مطلوب انجام پذیرفت که هیچ، ولی اگر مشکلی پیش آمد، دوباره همسر بی چاره‌ی عزیز یا یوسف جوان و یا هر دو، محکوم شوند!

این بار هم یوسف برنده شد

یوسف عزیز در پرتو لطف و عنایت ویژه‌ی خداوند علیم و حکیم، از دانش «تأویل الاحادیث» برخوردار بوده و جوانی دل آگاه، خداجوی و اندیشمند است. خداوند سبحان به او آموخته است که فریب ظاهر افراد و سطح بیرونی رویدادها را نخورد، بلکه به ژرفای قضایا بنگرد و چهره‌ی باطنی افراد را باز شناسد.

یوسف بی درنگ پس از شنیدن کلمه‌ی «فرمان» و «دستور» از زبان همسر عزیز و تهدیدشان به زندان، هم درد را تشخیص داد و هم به درمان آن راه یافت. یوسف به روشنی دریافت که درباریان با این ترفندها می خواهند او را خام کنند و در برابر کار انجام شده قرار دهند. آن گاه فرمانی را که قرار است همسر عزیز در قالبی خوشایند و پذیرفتنی برای یک جوان برانزده مانند یوسف، به او بگوید، چشم و گوش بسته اجرا کند و عزیز مصر را به خواب و خیال سالیان سالش برساند. پس از آن هم، هیچ معلوم نیست که عزیز بر سر او چه خواهد آورد و همسر بی چاره‌ی عزیز و آن زنان درباری - که قربانیان دیگر این معرکه اند - به چه سرنوشتی دچار خواهند شد.

یوسف راه خودش را یافت

یوسف در همان هنگامی پرهیجان - که می توانست هر جوانی را به شدت تحت تأثیر قرار دهد - با خدای خود خلوت کرد. او دور از چشم همسر ارباب و مهمانان آن چنانی اش، دست به دعا برداشت و گفت:

خدایا! من گوشهی زندان را بر عیش و عشرت در خانهی عزیز مصر و بر آن چه می خواهند مرا به سوی آن بکشاند - هر چه باشد - ترجیح می دهم. اگر این نیرنگ بی رحمانه و توطئهی خائنانه ای را که این جماعت عهده دار اجرای آن شده اند، از من باز نگردانی، من نیز به آنان خواهم پیوست و در شمار نادانان و نابخردان قرار خواهم گرفت. در این صورت، من هم ناگزیر خواهم شد همانند این زنان بی چاره، چشم و گوش بسته، فرمان بردار بی چون و چرای اربابم؛ عزیز مصر و دار و دستهی او شوم. آن وقت تو خود بهتر می دانی که بر سر یوسف چه خواهد آمد!؟

خدا به داد یوسف جوان رسید

خدای یوسف نیز دعای یوسف را مستجاب کرد و نیرنگ آن زنان درباری را - که در پشت صحنه از سوی عزیز مصر کارگردانی می شد - از یوسف عزیزش باز گردانید. آری، اوست که در شنوایی و دانایی بی همتاست.

یوسف را به زندان انداختند

سرانجام، درباریان یادشده، خواستهی خود را با یوسف در میان گذاشتند. یوسف جوان نیز که تصمیم خودش را برای رفتن به زندان گرفته بود، شجاعانه از فرمانشان سرپیچی کرد. بدین گونه، عزیز مصر و باندش تنها چاره‌ی کار را در آن دیدند که فعلاً یوسف را برای مدتی نامعلوم به زندان بیاکنند.

این وضعیت، تنها راه‌هایی یوسف جوان از دام‌های سهمگینی بود که بر سر راه سعادت و سربلندی او نهاده بودند. آری، این کار، خواست خدای سبحان و درخواست یوسف از او بود که به دست عزیز مصر - که خودش را خدای دوّم مردم درمانده‌ی مصر می پنداشت - جامه‌ی عمل پوشید.

این داستان ادامه دارد. به امید پروردگار، بخش های دیگر داستان را در شماره های آینده پی خواهیم گرفت. در این داستان، قدم به قدم خواهیم دید که یک جوان غریب و بی پناه که گریبان درنده برای پاره پاره کردن او دندان تیز کرده اند، چگونه در پرتو پشتیبانی خداوند سبحان و به برکت دعای خیر پدر و مادر، جان به سلامت به در خواهد برد. مشتاقانه چشم انتظار دریافت پیشنهاد، یادآوری ها و نظرهای راه گشای شما جوانان عزیز هستیم. خدانگهدار